

برگ‌هایی از تاریخ نهضت جنگل

(۱) نامه رئیس آتریاد تهران به میرزا و پاسخ او

در متن پیش رو با نامه نگاری یکی از سران نظامی کشور (که رئیس وقت آتریاد^۱ تهران است) با میرزا کوچک خان روبرو هستیم. این نامه‌نگاری اندکی بعد از قرارداد ۱۹۱۹ م. اتفاق افتاده‌است که در آن منافع زیادی از جانب دولت ایران به انگلستان داده شده‌است. میرزا کوچک خان که از مخالفین سرسخت قرارداد بوده‌است در این نامه نگاری که میان او و رئیس آتریاد تهران پیش می‌رود، مجدداً مواضع خود را مشخص کرده و آنها را روشن می‌کند. تأمل در متن نامه هر دو طرف می‌تواند بسیار عبرت آموز و تا حدی گویای این مطلب باشد که هر یک چگونه به وضعیت موجود نگاه می‌کند:

به تاریخ ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۷^۲

جناب میرزا کوچک خان! از آنجا که دولت علیه ایران شخص مرا که رئیس آتریاد تهران و چند سال است در ایران به درستی و راستی خدمتگزار هستم جهت قلع و قمع ریشه فساد جنگل تعیین فرموده و این مسئله قطعی است و کسانی که با شما همراهی می‌کنند اطلاع کامل داریم به جزای خود خواهند رسید، به جناب عالی که سر دسته این جماعت هستید اعلان می‌شود به عون‌الله ریشه و مبدأ فساد را از صفحه گیلان کنده و مضمحل خواهیم نمود، لیکن محض اینکه شما وطن دوست و ایران‌خواه و عاقل و نیک نفس معرفی شده‌اید لازم است به شما خاطر نشان شود هرگاه جناب عالی را در محکمه عدل الهی حاضر نمایند و سؤال و جواب شود که آنچه خسارات و تلفات به اهالی بیچاره از بدو الی ختم وارد آمده مسؤول درگاه الهی کیست گمان می‌کنم انصاف خواهید داد و شرمنده خواهید شد. بدیهی است انسان کامل برای فایده موهوم راضی بدین مسؤولیت بزرگ نمی‌شود.

^۱ آتریاد واژه‌ای روسی است و در گذشته میان قشون ایرانی کاربرد داشته و به معنای گردان است. در تقسیمات نظامی به معنی دسته فرماندهی بوده‌است.

^۲ این تاریخ معادل ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۹ میلادی و ۲۵ شهریور ۱۲۹۸ ه.ش است.

نیز به من هم این‌طور دستگیر شده است که با آن صفات عالی شما برای شخص خود راضی به اذیت مسلمین بیچاره نخواهید بود لذا با کمال اطمینان و قول شرف نظامی و خدای

یکتا قسم میدهم چنانچه به اردوی قزاق ایران و به من پناهنده شوی و حرف را بپذیری قول می‌دهم که وسایلی فراهم داریم که بقیه عمر خود را با کمال احترام و با مشاغل عالی به آسودگی زندگانی نمایی و این قول نظامی که در این ورقه به شما داده می‌شود به وحدانیت خدا، حق است.

تا زمانی که آسایش شما در پیشگاه اعلیحضرت همایون و اولیاء دولت علیه ایران فراهم و به عمل نیآورم شخص جناب عالی و کسانی که شما به آنها اطمینان می‌دهید در اردوی قزاق مثل یک نفر میهمان عزیز می‌باشید، به مصداق آیه شریفه «اکرم الضیف و لو کان کافراً»^۳ و نیز چنانچه بخواهید غیر این مسئله حرفی داشته باشید خوبست محلی را برای ملاقات و حرف آخر معین کنید که در آن محل با شما ملاقات شود تا رفع اشتباهات افواهی شده باشد.

رتمستر کیکا چینکوف رئیس اتریاد طهران.

پاسخ میرزا چنین بود

هوالحق

به تاریخ لیله ۲۲ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ جناب رئیس اتریاد تهران رتمستر کیکا چینکوف!

دیر آمدی ای نگار سرمست! از صدر تا ذیل مرقومه ۲۱ شهر جاری را با دقت دیدم بنده به کلمات عقل فریبانه اعضاء و اتباع این دولت که منفور ملتند فریفته نخواهم شد از این پیشتر نمایندگان دولت انگلیس با وعده‌هایی که به سایرین دادند و یکبارگی قباله مالکیت ایران را گرفتند تکلیفم کردند تسلیم نشدم، مرا تهدید و تطمیع از وصول به مقصود و معشوقم باز نخواهد داشت.

^۳ مهمان را اکرام کن حتی اگر کافر باشد

وجدانم به من امر می کند در استخلاص مولد و موطن که در کف قهارت اجنبی است کوشش کنم. شما می فرمایید نظام نظر به حق یا باطل ندارد و مدعیان دولت را هر که و هر چه هست باید قلع و قمع نموده تا دارای منصب و مقام گردید. بنده عرض می کنم تاریخ عالم به ما اجازه

می دهد هر دولتی که نتوانست مملکت را از سلطه اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد وظیفه ملت است که برای خلاصی و وطنش قیام کند اما کابینه حاضر می گوید من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن به ثمن بخرم بفروشم.

در قانون اسلام مدون است که کفار وقتی به ممالک اسلامی مسلط شوند مسلمین باید به مداخله برخیزند، ولی دولت انگلیس فریاد می کشد که من اسلام و انصاف نمی شناسم باید دول ضعیف را اسیر آز و کشته مقاصد مشؤوم خود سازم

بنده می گویم انقلابات امروزه دنیا ما را تحریک می کند که مانند سایر ممالک در ایران اعلان جمهوریت داده و رنجبران را از دست راحت طلبان برهانیم و لیکن درباریان تن در نمی دهند که کشور ما با قانون مشروطیت از روی مرام دمکراسی اداره شود. با این ادله وجدانم محکوم است در راه سعادت کشورم سعی کنم. گو آنکه کرورها نفوس و نوامیس و مال ضایع شود در مقابل جوابی را که «موسی» به فرعون و محمد(ص) به ابوجهل و سایر مقننین و قائدین آزادی و روحانی در محکمه عدل الهی می دهند من هم می دهم.

بنده و همراهانم شما و پیروانت در این دو خط مخالف می رویم باید دید عقلاء عالم به جسد کشته ما می خندند و یا به فاتحیت شما تحسین می کنند؟ فرضاً به تمام مراتب فوق احتمال کذب رود یعنی بنده حقیقتاً یک فرد جاه طلب نفسانی تصور شده به مواعید جناب عالی متمایل گردم آن وقت عرض می کنم کسانی که تسلیم گردیده و ورقه ممهور دولت را در دست داشته اند همه را بدار آویخته حبس کرده و یا تبعید نمودید بنده را با چه رو بعد از این همه عملیات باز تکلیف به تسلیم شدن می نمایید؟! در خاتمه که درخواست ملاقات کرده بودید عرض می کنم اشخاصی که دارای شرافت قولی نیستند ملاقات کردن با ایشان از قاعده عقل بدور و بیرون است. فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید -

کوچک جنگلی

(۲) سخنرانی میرزا کوچک خان در جمع یارانش در یکی از برهه‌های دشوار مسیر نهضت

میرزا کوچک خان بعد از تسلیم شدن حاج احمد کسمایی منطقه هومناات را ترک گفت و به سمت شرق گیلان حرکت کرد. بعد از تسلیم دکتر حشمت و شنیدن خبر اعدامش، به مکان‌هایی که خود نیز دانست پیش می‌رفت و مدام جای خود را عوض می‌کرد. در طول این مدت عقب‌نشینی بی‌نظم و بی‌نقشه، قوای دولت همه جا را وی را تعقیب می‌نمودند ولی موفق به دستگیری‌اش نمی‌شدند. مجاهدین خسته شده قدرت مقاومتشان تدریجا سلب و به تسلیم راضی می‌شدند. چرا که گذشته از خطر جنگ، بی‌خوابی و فقدان وسایل تغذیه هم آنها را از پا درمی‌آورد. این بود که تک تک و دسته جمعی به نیروهای دولت نزدیک می‌شدند و خود را تسلیم می‌کردند. میرزا که وضع را وخیم دید ناچار شد نطقی برای همراهانش ایراد کند. او چنین گفت:

«رفقا!

این روزها بهترین اوقات آزمایش است. بعضی‌ها تفنگ را برداشته و با اسلحه تسلیم می‌شوند. هرچند وضعیت بد است همه خسته و فرسوده‌ایم بی‌پول و بی‌آذوقه مواجه با انواع مشکلات و در معرض تندباد حوادثیم ولی از شما می‌پرسم آیا برای عاشقان میهن و آنها که دارای درد وطن‌پرستیند این گونه سختی‌ها دارای اهمیت است؟ آن روز که ما تفنگ به دوش گرفته برای استقلال ایران قیام کردیم و جنگل‌گردی و بیابان‌نوردی را پیشه ساختیم، صدها بار وضعیتمان از این بدتر بود. چه چیز در مقابل آن همه سوانح و مخاطرات ما را حفظ کرد؟ آیا جز ثبات و استقامت علت دیگر داشت؟ امروز وثوق‌الوله در ایران گرد و خاک می‌کند و برای بردن کشور زیر یوغ استعمار انگلیس به محو وطن‌پرستان همت گماشته‌است. یک عده برادرانمان را به جنگ ما روانه کرده. به طوری که می‌بینید برای پرهیز از برادرکشی دفاع را به تجاوز ترجیح داده‌ایم و جز عقب‌نشینی اقدامی نمی‌کنیم؛

در حالیکه وثوق الدوله و کارگردانانش از اعمال هیچ قسم آزار و شکنجه حتی اعدام درباره احرار دریغ ندارند و ارتکاب هر نوع جنایت را مجاز می‌شمارند چرا که جنگل نقطه اتکای آزادمردان و بزرگترین سد پیشرفت وطن‌فروشان است. به این جهت است که دو اسبه به ما می‌تازند تا هرچه زودتر ما را از بین ببرند.

اکنون به شما برادران عزیز خطاب می‌کنم آنها که خواهان ترقی و تعالی وطن‌اند مانند گذشته نباید از هیچ چیز پروا کنند. بایستی با فداکاری هر چه تمام‌تر با مشکلات ساخته در کنارمان باقی بمانند. کوه‌نوردی و بیابان‌گردی، گرسنگی و بی‌خوابی هر یک سلاح درخشنده‌ایست که ما را به وصول به هدف باید سخت‌تر و آبدیده‌تر نماید. در این صورت چه بیمی از این و چه هراسی از آن داریم؟!

فقط از آنهایی که بیش از این در گام پیمایی در این راه مقدس قدرت مقاومت در خود نمی‌بینند تمنا دارم در صورت تمایل به تسلیم و یا کناره‌گیری، اسلحه‌شان را تحویل نموده تا ما را از تنها وسیله دفاع محروم نکنند و تأثر مفارقتشان را که برای ما بسیار غم‌انگیز است با فقدان وسایل دفاعی ضمیمه نفرمایند.»

صادق خان کوچک‌پور که او هم یکی از همراهان این سفر است می‌گوید: روحیه افراد متزلزل شده کمترین شعاع اعتماد و اطمینان به آینده در دل هیچ‌کس نمی‌درخشید. اگر نفری کشته می‌شد، نعشش بر زمین می‌ماند و اگر مجروح می‌شد کسی نبود که از احوال او بپرسد؛ چه رسد به اینکه زخم‌هایش را پانسمان نماید. نه پزشکی، نه دارویی، نه غذایی؛ و مهم‌تر از همه اینکه اصلاً معلوم نبود به کجا می‌رویم.

یک روز نصرت اله خان آزاد راه، یکی از افسران جنگل، جلوی میرزا را گرفت و به طور تعرض به وی گفت: « آقا میرزا! کجا می‌خواهی بروی و چه می‌خواهی بکنی؟ این همه عقب نشینی برای چه؟ چرا دستور مقاومت و دفاع به ما نمی‌دهی؟ سربازانم همه گرسنه‌اند و روحیه‌شان را از عقب‌نشینی مداوم یک باره باخته‌اند. به چه علت مقاومت در برابر دشمن را از ما سلب کرده‌ای؟ این وضع برای ماها قابل تحمل نیست.»

میرزا مجبور شد او را دلداری بدهد و به او بفهماند که جنگیدن با قوای دولت مصلحت نیست و یک نحو برادر کشی است و باید حتی‌المقدور از این عمل پرهیز کرد و متعاقب آن ناچار شد یک بار دیگر برای نفرات سخنرانی کند و بعد از سخنرانی که منطبق عقب‌نشینی‌اش را در مقابل دولت توجیه می‌نمود، گفت: «با این اوصاف هر کس با خیال ما نیست، یک قدم به پیش!»

عده زیادی از افسران و سربازان و از جمله‌ی آنها نصرت‌اله خان آزادراه یک قدم به پیش گذاشتند و میرزا وقتی همه را سان دید با دیدگان اشک‌آلود از یکایکشان خداحافظی کرد و فراخور وضع مالی آن وقت به فرد فردشان خرجی داد.

چون میرزا کوچک خان این‌طور استنباط می‌کرد که نیت تعقیب‌کنندگان دستگیری شخص اوست و اگر او بتواند خود را از مهلکه نجات دهد، به سایر همراهانش آسیب نمی‌رسد، لذا به دوستانش در آخرین سخنرانی چنین گفت:

«رفقا! آنطور که من فهمیده‌ام مقصد دولت و نیروی تعقیب‌کننده‌ی ما دستگیری شخص من است و بنابراین مایل نیستم که شما برای خاطر من در زحمت و رنج باشید و اجازه می‌دهم که به میل خودتان هر جا که می‌خواهید بروید. امیدوارم یک بار دیگر موفق شوم که لذت دیدارتان را درک نمایم.»

بعد از این ماجرا بیش از هشت نفر از یاران میرزا باقی نماندند. هرچند که مدتی بعد نهضت مجدداً به نقطه‌ای رسید که تجدید قوا کرده، سازماندهی شد و به حرکت خود ادامه داد.

(به نقل از کتاب سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم ۱۳۵۴، صص ۲۱۷ تا ۲۲۰ مربوط به نامه میرزا و رئیس آتریاد تهران و نیز صص ۲۰۰ تا ۲۰۵ مربوط به سخنرانی میرزا در جمع یارانش)